

عوامل پایداری حکومت های اقتدارگرا در آسیای مرکزی:

میراث کهن و روبنای مدرن

عزت‌الله همتی¹

الله کولایی²

چکیده

پنج کشور آسیای مرکزی بعد از فروپاشی شوروی و استقلال توانستند تقریباً بدون بحران و کشمکش و جنگ و درگیری و بی ثباتی، حاکمیت مستقل خود را تداوم بخشند. پرسش اصلی پژوهش این است که این پایداری سیاسی و حکومتی حاصل چه عواملی است؟ و نقش و تاثیر میراث شوروی چه اندازه بوده است؟ فرضیه ای که به آزمون گذشته شده بر این مبنا استوار است که تداوم حکمرانی رهبران حزبی پیشین و نیز سنت های پدر سالاری سیاسی، در کنار میراث اثرگذار شوروی در بنیان نهادن نهادهای سیاسی و مدنی و اجتماعی در این جمهوری ها عامل چنین پایداری بوده است. هر یک از رهبران این جمهوری ها کوشش کردند مبانی مشروعیت و مقبولیت متناسب با سنت را برای خود بنا نهند و بر همان اساس حکومت مطلقه خود را تداوم بخشند. میراث ملت سازی لنین و استالین و سیاست های توسعه ای شوروی، در کنار هفتاد سال تجربه حکومت کردن افراد بومی ملیت ها تحت حکومت شوروی، و ترکیب آن با اقتدارگرایی سستی باعث پایداری سیاسی و اجتماعی در جمهوری های آسیای مرکزی پس از استقلال شد. هدف اصلی این پژوهش درک پیچیدگی های سیاسی در آسیای مرکزی و کشف ریشه های تاریخی روندهای کنونی و تاثیر ملت-دولت سازی در این کشورها و مقایسه ای ظریف با همسایه آنها، افغانستان است که به علت شکل نگرفتن ملت-دولت و میراث بی اثر بریتانیا در مقایسه با شوروی، هنوز با بی ثباتی و ناپایداری مواجه است. برای انجام پژوهش علاوه بر بهره گیری از تجربیات شخصی و میدانی از منابع کتابخانه ای به روش تحلیل محتوایی رخدادهای تاریخی و نگاهی جامعه شناسانه استفاده شده است.

▪ واژگان کلیدی:

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: 1401/12/01

تاریخ دریافت مقاله: 1401/10/01

1. دانشجوی دکتری مطالعات اوراسیا، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران ehemmaty@gmail.com
2. استاد گروه علوم سیاسی و گروه مطالعات منطقه ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران ekolaee@ut.ac.ir

138 □ فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، س 28، ش 117، بهار 1401

اقتدارگرایی، شوروی، پایداری، آسیای مرکزی، تداوم، ملیت.

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی، در آسیای مرکزی پنج کشور به عنوان کشورهای مستقل پدیدار شدند. تشکیل آنها دقیقاً مطابق با مرزبندی های جغرافیایی و هویتی ای بود که در دوران اتحاد جماهیر شوروی در قالب جمهوری های شوروی، شکل و قوام یافته بود. این درحالی بود که پیش از شوروی اصولاً کشور به معنای حقوقی آن در آسیای مرکزی وجود نداشت بلکه خان نشینها و قبایلی بیابان گرد بودند که نه مرزی می شناختند و نه وابستگی ملی به معنای مدرن آن داشتند. در واقع دولت به معنای مدرن تا 1991، در آسیای مرکزی شکل نگرفته بود. در این معنا منظور، دولت ملی یا دولت-ملت^۱ است. در این نوشتار تلاش می شود بررسی شود که آیا اصولاً پیش از سلطه روس ها بر آسیای مرکزی، دولت (یا حکومت) به معنای مدرن، در آن نواحی وجود داشت؟ اگر نبود، بنیان دولت های نوین در آسیای مرکزی چگونه و از کجا آغاز شد؟ نقش و تاثیر شوروی در ایجاد جمهوری های مستقل در آسیای مرکزی و پایداری حکومت های آنها چیست؟ تشکیل جمهوری های قومیتی در شوروی تا چه میزان حاصل آرزو و ایده و تلاش نخبگان آسیای مرکزی بود؟

اینکه چگونه بعد از فروپاشی شوروی، پنج جمهوری آسیای مرکزی بدون درگیری با دیگر همسایگان، اعلام استقلال کرده و حاکمیتی با ثبات یافتند، سوال اصلی این نوشته است. فرضیه اصلی این است که "میراث شوروی" در کنار "سنت تاریخی پدرسالاری" نقش اساسی در پایداری حکومت های اقتدارگرا در آسیای مرکزی داشته است. برای به آزمون گذاشتن فرضیه، ضمن مروری بر تاریخ تحولات مردم و اقوام آسیای مرکزی در دوران پیش و هنگام و پس از شوروی، تلاش می شود از گفتمان های مهم فکری در مورد ملت و دولت سازی و نیز قوم شناسی^۲ و جامعه شناسی تاریخی^۳ و پدر سالاری شرقی^۴ بهره گرفته شود. در این میان، گذری بر مفهوم مشروعیت در کشورهای آسیای مرکزی شده و تلاش می شود تعریف و تصویری از مشروعیت سازی حکومت های آسیای مرکزی که از عوامل تداوم پایداری آنان است، ارائه شود. دو متغیر اصلی بحث عبارتند از "ثبات" و "اقتدارگرایی". به غیر از دوره ای کوتاه در تاجیکستان که گرفتار جنگ با اسلام گریان داخلی شد، و در قرقیزستان که دوره ای کوتاه دموکراسی را تمرین کرد، سه دهه گذشته روندهای تقریباً

1. NATION-STATE

2. Ethnography

3. Historical sociology

4. Eastern patriarchy

یکسانی در این پنج کشور حکم فرما بوده است که " ثبات سیاسی " و " تداوم اقتدارگرایی " مهمترین ویژگی آنها بوده است.

به نظر می رسد اقتدارگرایی ثبات گرا، ریشه در تاریخ و سنن کهن داشته باشد. همه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به همراه روسیه تجربه مشابهی از قرن ها حکومت مغول ها و ترکها داشته و سنت حکمرانی مشترکی را بر دوش می کشند و مدل دموکراسی یونانی- غربی هیچ گاه در این منطقه سابقه نداشته است. روس ها اگر چه به لحاظ مسیحی و سفید بودن، ظاهراً تمدنی اروپایی محسوب می شوند، اما آنان از ابتدای تشکیل، بر خرابه های سیاست و حکومت مغول ها، حکومت روس را بنا نهادند. بنابراین وامدار و میراث خوار همان سنت ها و روش های حکومت هستند. شاید بی دلیل نباشد که باوجود تلاشهای روس ها چه در زمان پتر و چه یلتسین و مدودف برای همگرایی با غرب، در این مسیر ناکام مانده و روسها کماکان بین دو هویت شرقی و غربی سرگردانند. اینجاست که نظریات جامعه شناسی تاریخی به کار می آید.¹ برای تحقیق علاوه بر استفاده از تجربیات میدانی در آسیای مرکزی، از منابع کتابخانه ای و گفتگو و مباحثه با افراد شوروی شناس بهره گرفته خواهد شد. درک پیچیدگی ها و علل ثبات و پایداری سیاسی حکومت های آسیای مرکزی هدف اصلی این پژوهش است. این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که تاثیر پدیده ملت-دولت سازی شورویایی علیرغم ادبیات سازی منفی فراوان غربی ها در دوران جنگ سرد، اینک بگونه ای روشن قابل تبیین است. در واقع یکی از اهداف این پژوهش نورتاباندن بر تاریخ تحولات آسیای مرکزی و از سایه درآوردن خدمات شوروی برای جوامع آسیای مرکزی است. چراکه در مقابل، افغانستان که تا اوایل قرن بیستم شرایط مشابهی با آسیای مرکزی داشت، نه تنها تاثیر مثبتی از استعمار بریتانیا کسب نکرد بلکه هنوز هم نتوانسته ملت -دولت مدرن را داشته باشد بنابراین کماکان در بحران و بی ثباتی غوطه ور است.

پیشینه پژوهش: هنگامی که جمهوری های آسیای مرکزی در سال 1991 به استقلال دست یافتند، غربی ها انتظار داشتند این کشورها از شیوه حکومت اقتدارگرایانه شوروی خود خلاص شده و پس از دورهی ناآرامی و جنگ، آغوش خود را برای پذیرش دوره تازه دموکراسی بکشایند. با توجه به هیاهوی لیبرال گرایی دوره پس از جنگ سرد، اعتقاد بر این

1. در این باره منابعی زیر قابل توجه اند: دو دولت، برتراند بدیع ترجمه احمد نقیب زاده- العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی- جامعه شناسی تاریخی- تطبیقی دین، ماکس وبر ترجمه علی راغب

بود که آسیای مرکزی داوطلبانه دموکراسی را در نهایت خواهد پذیرفت (Cooley, 2019). با این حال، همه چیز متفاوت شد. همان گونه که سالی کامینگز قاطعانه بیان کرد، "این تصور در بهترین حالت زودرس و در بدترین حالت گمراه کننده بود" (Cumming, 2002:2). پس از استقلال، هر پنج حاکم آسیای مرکزی، که پیشینه کمونیستی یکسانی داشتند، به اشکال مختلف حاکمان اقتدارگرای ماندگاری شدند (Lewis: 2011). مقاله دیوید لوئیس (2011) با عنوان ریشه های استعماری اقتدارگرایی در آسیای مرکزی اشارات جالبی دارد. نویسنده در حالی که پذیرفته است بسیاری از عوامل دیگر در ظهور نظام های اقتدارگرای کنونی که بر منطقه مسلط هستند، کمک کرده اند، چنین بحث می کند که آیا اقتدارگرایی آسیای مرکزی می تواند به نوعی میراث امپراتوری تلقی شود.

بنا بر نظر لوئیس، میراث تاریخی امپراتوری، به ویژه آن شکلی از امپراتوری که در دوره شوروی در آسیای مرکزی دیده شد، از دو طریق مهم به ظهور نظام های سیاسی اقتدارگرا کمک کرده است: اول، ماهیت حاکمیتی که در دوره پس از فروپاشی شوروی در آسیای مرکزی پدیدار شد، مدیون نگرش نخبگان ملی دوران شوروی نسبت به مرزهای جمهوری های شوروی در آسیای مرکزی است و تا حدودی در نتیجه دخالت عمیق در سیاست بوروکراتیک منابع در دوره شوروی است که به نوبه خود به ظهور نوعی از رژیم های استبدادی کمک کرد. دوم، ماهیت اقتدارگرایی در آسیای مرکزی - به ویژه پدر سالاری نوین آن - تا حدی از ساختارهای غیر رسمی سازمان های اجتماعی و توزیع منابع ناشی می شود که در آسیای مرکزی شوروی از پیش وجود داشت و در دهه های 1970 و 1980 توسعه یافت. این تحولات سیاسی و اجتماعی تا حدی منعکس کننده تحولات سیاسی و اجتماعی در سایر بخش های اتحاد جماهیر شوروی بود، اما در آسیای مرکزی هم چنین در چارچوب یک گفتمان قومیتی و سیستم دولتی قرار گرفتند که به رغم شعارهای ضد امپراتوری، اغلب با اصول گفتمان استعماری هماهنگ بود. به این معنا، اقتدارگرایی در آسیای مرکزی زمانی قابل درک می شود که از دریچه پسا استعماری نگاه شود. پیرامون اینکه چه عواملی باعث پایداری نظام های اقتدارگرای حاکم بر آسیای مرکزی شده است، نوشته هایی هرچند غیر متمرکز بویژه در مراکز علمی و پژوهشی غربی می توان یافت.

سرگی پروزوروف در کتاب بیوپولتیک استالینیسیم (Prozorov, 2016) یک فصل را به مدل رفتاری و حکومتی استالین اختصاص داده که بدان "مدیر موثر"¹ می گوید. مدلی که به نظر

می‌رسد رهبران کشورهای آسیای مرکزی که از بازماندگان حزب کمونیست بودند، تقلید کردند. ماریا اوملیچوا (2016) با تمرکز بر پدیده مشروعیت اقتدار گرا این موضوع را در قزاقستان و ازبکستان مورد مطالعه قرار داده و گزاره ثبات امنیتی سازی شده^۱ را پیش می‌کشد. به نظر او حکومت‌های آسیای مرکزی از طریق تاکید بر امنیت و نظم تلاش می‌کنند برای خود مشروعیت و مقبولیت کسب کنند. در حوزه تاجیکستان، لمون (2016) بررسی می‌کند که چگونه رژیم‌های مبتنی بر قدرت، گفتمان‌ها و شیوه‌های حاکمیت امنیتی زندگی روزمره را شکل می‌دهند. او به‌ویژه تحلیل می‌کند که چگونه یک «سیاست (غیر) امنیتی» - بخشی از آنچه که او آن را حاکمیت امنیت اقتدارگرای فراملی^۲ می‌نامد - «از بالا به پایین» (Lemon, 2016:89) از طریق نمونه‌برداری از مدل‌های ایده‌آل و قوانین رفتاری، برای شهروندان «خوب» و انعطاف‌پذیر تعیین تکلیف می‌کند، و اینکه چگونه چنین اقداماتی اغلب فضای کمی برای مقاومت و آزادی تفسیر باقی می‌گذارند. وی برای نظریه پردازی حاکمیت امنیت اقتدارگرای فراملی، از کار میشل فوکو بهره برده است.

گریگول اوپیریا در کتاب ملت-دولت سازی شوروی در آسیای مرکزی (2016) با ارائه یک مطالعه مفصل به بررسی پروژه‌های ملت سازی تحت رهبری دولت در جمهوری‌های شوروی قزاقستان و ازبکستان می‌پردازد. این کتاب با بررسی درجه، اشکال و راه‌های دخالت دولت شوروی در ایجاد ملت‌های قزاق و ازبک، بحث را در ادبیات نظری در مورد ناسیونالیسم قرار می‌دهد. نویسنده استدلال می‌کند که هر دو ملت قزاق و ازبک سازه‌های مصنوعی سیاست‌گذاران شوروی مستقر در مسکو در دهه‌های 1920 و 1930 هستند. این کتاب با آوردن برخی بینش‌های جدید و جایگزین در مورد نقش مقامات بومی آسیای مرکزی و شوروی در این پروژه‌های ملت‌سازی، استدلال‌های موجود در پژوهش‌های کنونی را به چالش می‌کشد. در ادامه به بررسی انتقادی تاریخ‌نگاری‌های رسمی قزاقستان و ازبکستان پس از شوروی می‌پردازد، که بر اساس آن مردم قزاق و ازبک هویت‌های جمعی و وفاداری ملی خود را مدت‌ها قبل از دوران شوروی توسعه داده بودند. این کتاب کمک مفیدی به تاریخ و سیاست آسیای مرکزی و همچنین مطالعات ملی‌گرایی و سیاست شوروی خواهد بود.

ماندل باوم و ویفن (2023) در مقاله جدیدی که در کتاب امنیتی سازی و دموکراسی در اوراسیا به چاپ رسیده، به نقش چین و بویژه ابتکار یک کمربند یک راه در کنار زدن

1. Securitized politics of stability

2. transnational authoritarian security governance

ارزشهای غربی و کمک به تقویت و استحکام اقتدارگرایی در کشورهای آسیای مرکزی پرداخته اند. ادوارد شاتز (2023) در مقاله "تنوع اقتدارگرایی در اوراسیا" پا را فراتر نهاده و ابراز عقیده کرده که تأثیرات شیوه حکمرانی چین بر آسیای مرکزی دیرپا بوده و باعث نهادینه شدن مدل حکومتی اقتدارگرایانه چینی می شود. او در مقدمه بحث خود پیش بینی کرده که ممکن است آسیای مرکزی به چینستان تبدیل شود (Schatz, 2023:279). سیدعبدالعلی قوام و ندا محمد (1389) به موضوع هویت در کشورهای آسیای مرکزی (تاجیکستان و قزاقستان) پرداخته و معتقدند دولتهایی که تا دیروز نقش برجسته ای در حفظ انسجام و تعریف هویت ملی داشته اند، کارکرد خود را از دست داده و سعی در حفظ قدرت خود با ایجاد یک نظام معنایی محدود شده به دولت می نمایند و سعی دارند تا تعریف جامعی از هویت برساخته خود ارائه داده و با قدرت تحمیل، سرکوب و ارباب این هویت برساخته دولتی را به عنوان نمادی از هویت ملی جامعه نمایش دهند در حالی که ممکن است مولفه های هویتی تعیین شده توسط چنین دولتهایی با مولفه های هویت ملی جامعه چنان متفاوت و حتی متضاد باشد که برای حل این تعارض اقدام به ایدئولوژیک نمودن معانی تعریف شده توسط دولت با استفاده از ابزارهای گوناگونی چون عمل خشونت آمیز، سانسور، ارباب و غیره نمایند. این موضوع در بلند مدت می تواند عامل جدایی دولت از بستر جامعه و افزایش استقلال عمل آن و در نهایت شکاف دولت و ملت شود.

جعفری و عزیز (1400) در مقاله عامل های ظهور و تقویت اقتدارگرایی در آسیای مرکزی پساشوروی، معتقدند عامل های ظهور و تقویت اقتدارگرایی در آسیای مرکزی از دو دسته عامل های داخلی و خارجی سرچشمه گرفته اند. عامل های داخلی به سه زیرمجموعه عامل های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم می شوند و بر جامعه پذیری سیاسی حاکمان و شهروندان منطقه به علت سلطه حکومت اقتدارگرای اتحاد شوروی تأکید می کند. عامل های خارجی نیز به دو گروه سطح و ماهیت ارتباطات خارجی تقسیم می شوند. برایند این عامل ها نشان می دهند که رژیم اقتدارگرا با شدت های متغیر، ماهیت سیاسی واحدهای آسیای مرکزی است و با وجود شباهت های بسیار زیاد واحدهای این منطقه در زمینه عامل های داخلی که سبب شده است آنها را اقتدارگرا بنامیم، عامل های خارجی به ویژه ماهیت ارتباطات خارجی سبب ایجاد تفاوت هایی از نظر شدت اقتدارگرایی در میان آنها شده است. پژوهش حاضر از آن جهت دارای ایده های نوینی است که در متون فارسی کمتر توجهی به خدمات شوروی برای ملت-دولت سازی در آسیای مرکزی شده است. عمده ادبیات تولید

شده در ایران برگرفته از ادبیات جنگ سردی غرب است که شوروی را زندان ملیت ها فرض می کردند. نوآوری دیگری که برای پژوهشگران و سیاستگذاران ایرانی مفید خواهد بود این است که خواننده با مطالعه این پژوهش می تواند مقایسه ای با افغانستان کنونی کرده و ریشه های تداوم بی ثباتی و ناپایداری و شکل نگرفتن ملت-دولت در افغانستان را بهتر درک کند. موضوعی که برای امنیت و منافع ملی ایران اهمیت به سزایی دارد.

اقتدارگرایی

ویژگی مهم اقتدارگرایی، قدرت به شدت متمرکز و انحصاری است که با سرکوب سیاسی و کنارگذاشتن مخالفان تثبیت می شود. رژیم اقتدارگرا از احزاب سیاسی و تشکیلات توده ای برای بسیج مردم در جهت اهداف خود بهره برداری می کند (Vestal, 1999:17). به ویژه، به نظر می رسد که منطق دولت اقتدارگرا بیشتر بر توزیع محدود به صاحبان قدرت و نزدیکان آنها، یا بر توزیع مجدد گزینشی برای جلب رضایت عموم مردم نسبت به خواست آن هیات حاکمه استوار است (Ross, 2001). مشروعیت، مبتنی بر اقتدار کاریزماتیک رهبر است (Weber, 1978)، و یا استفاده از ابزارهای خشونت شدیدی که می تواند به زور فعالیت های ضد رژیم را سرکوب کند (Slater & Fenner, 2011). اقتدارگرایی بر قانون حاکمیت تأکید دارد و نه حاکمیت قانون، این شکل از حکومت اغلب دارای سازوکارهای انتخاباتی است، تصمیم های سیاسی از سوی گروهی برگزیده از مقامات و در پشت درهای بسته گرفته می شود، نوعی بروکراسی که گاه مستقل از قوانین عمل می کند، که به خوبی بر مقامات منتخب نظارت ندارد و در رسیدگی به دغدغه های حوزه های انتخاباتی که قرار است نماینده آن باشند، شکست می خورند. در اقتدارگرایی میل به اعمال غیررسمی و غیرچارچوب مند قدرت سیاسی نیز به چشم می خورد و محرومیت شهروندان از آزادی های مدنی و تحمل اندک مخالفت های معنادار نیز در این نوع حکومت مشهود است (Vestal, 1999:17).

در حالی که ثبات سیاسی به وسیله کنترل بر نیروهای مسلح و حمایت از آنها تأمین می شود، انواع کنترل های اجتماعی نیز برای خفه کردن جامعه مدنی به کار می رود، بروکراسی ای از سوی رژیم ترتیب داده می شود و وفاداری به نظام را از طریق ابزارهای مختلف جامعه پذیری و تلقین تأمین می کند (Adler, 2023). نظام سیاسی اقتدارگرا ممکن است به علت "تأمین ناکافی خواست های مردم تضعیف شود. وستال (1999:117) می نویسد که تمایل [حکومت های اقتدارگرا] به کنترل شدیدتر در پاسخ اعتراضات به جای سازش و

توافق، ضعفی آشکار است و این رویکرد صلبی “در انطباق یافتن با تغییرات یا مواجهه درست با تقاضاهای فزاینده توده مردم یا حتی گروه‌های درون سیستم” نیز با شکست مواجه می‌شود. ویژگی مهم اقتدارگرایی “کنترل سیاسی بی پایان” رهبر یا حزب حاکم (اغلب در دولت‌های تک‌حزبی) می‌باشد. در آسیای مرکزی به عنوان یک جامعه بین‌المللی منطقه‌ای اقتدارگرایی در میان نهادهای آنها نمایان است، به طوری که اقتدارگرایی در اینجا به عنوان یک اصل مشترک حکومت مشروع درک می‌شود (Costa Buranelli, 2020). بحث این است که نخبگان آسیای مرکزی از گفتمان‌ها و شیوه‌های خاص مرتبط با مفاهیم اقتدار و ثبات نه تنها برای مقاومت در برابر دموکراسی از بیرون و تقویت بقای خود در قدرت، بلکه برای نهادینه کردن مجموعه‌ای از ضد گفتمان‌ها و گفتمان‌های منطقه‌ای استفاده می‌کنند (Costa Buranelli, 2020).

ریشه های سنتی و فرهنگی حکمرانی در آسیای مرکزی

پدرسالاری حکومتی: اصطلاح حکومت‌های پدرسالار یا پاتریمونیالیستی به نظریات ماکس وبر بر می‌گردد که سه نوع مشروعیت حکومتی بر شمرد: مشروعیت سنتی، مشروعیت کاریزماتیک و مشروعیت بوروکراتیک (وبر، 1394: 45). به نظر وبر، بارزترین نمونه مشروعیت سنتی، در رژیم‌های پدرسالار نمود یافته است. برخی با استفاده از مفهوم پدرسالاری نوین^۲ و تفاوت آن با پدرسالاری سنتی معتقدند نوع حکومت در آسیای مرکزی پدرسالاری نوین است چرا که نه تنها ارثی نیست بلکه از ساختارهای بوروکراتیک و دموکراتیک و مشروعیت طلبی‌های نوین هم برای تداوم حکومت خود بهره می‌گیرند (بصیری، 1396). استانیسلاو شیکل^۳ (2019) در مقاله خود در مجله مطالعات کمونیسم و پساکمونیسم^۴ معتقد است که حکومت‌های اقتدارگرا در آسیای مرکزی سه خصیصه دارند: قبیله گرایی، پیرومداری، حامی‌مداری. با اینکه نویسنده رمز پایداری رژیم‌های اقتدارگرا در آسیای مرکزی را سه عامل فوق می‌داند اما بیشترین تاثیر آن در رژیم‌هایی است که دولت پولدار بوده و می‌تواند پیروان و حامیان خود را مداوما ارتزاق کند.

در این نوشتار بنا نداریم به توصیف نوع حکومت‌های آسیای مرکزی بپردازیم بلکه هدف اصلی، پیرامون چرایی بودن این نوع حکومت‌ها و یافتن ریشه‌های تاریخی و فرهنگی آن

1. Patrimonial

2. Neo-patrimonial

3. Stanislav N.Shke

4. Communist and Post-Communist Studies

است. شیوه حکمرانی ایرانی: حکومت های باستانی در ایران عمدتاً نوعی پدرسالاری را ترسیم می کنند. برخی نویسندگان غربی همچون کارل ویتفوگل¹ در کتاب معروف خود با عنوان "استبداد شرقی" ریشه های فرهنگی و جغرافیایی استبداد شرقی را بحث کرده است. ویتفوگل بر این باور است که امور یک جامعه معین بستگی به عوامل طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارند. او باور دارد که رژیم های استبدادی ناشی از کارکرد و نتیجه ضروری سیستم های وسیع آبیاری و شرایط فرهنگی-اجتماعی است. برای ویتفوگل ارتباط طبیعت و جامعه کلیدی است برای شناخت "شیوه تولید آسیایی". در کتاب "استبداد شرقی" نه تنها تحلیل او از بوروکراسی شامل استبداد گذشته آسیایی کشاورزی است بلکه نظام های جدیدی هم که فاقد مالکیت خصوصی هستند از جهات بسیاری نزدیک به نظام استبداد شرقی است (انصاری، 1386: 50-49). برخی همچون روزبه زرین کوب و حمیدرضا پاشازانوس (1390: 112-99) هم با بررسی نظام سیاسی سانیان تلاش کرده اند تصویری از آن مطابق با نظریات پاتریمونیا ل ماکس وبر بدست دهند.

واقع آن است چه در مطالعات ماکس وبر در توصیف حکومت های پدرسالار که به نمونه های چین و مصر و ایران می پردازد و چه ویتفوگل که به استبداد شرقی در این کشورها می پردازد، اشاره ای به حکومت در آسیای مرکزی نشده است چرا که اصولاً این نواحی، حکومت قابل اعتنایی نداشته و بخشهایی از آن فرمانبردار ایران و چین بودند و بخشهای وسیعی از آن در درازنای تاریخ، قبایل بی خانمان و کوچ رویی بودند که نمی توان داشتن حکومت را به آنان منتسب دانست. نتیجه این بحث چنین است که قبایل آسیای مرکزی که عمدتاً بعد از اسلام با حکومت و شراکت در آن آشنا شدند بسیار از نوع حکومت پدرسالاری ایرانی تاثیر پذیرفتند که آثار آن تا اخیر ادامه دارد. این موضوع حتی در مورد تاثیر بوروکراسی و حکومت مداری ایرانیان بر مسلمانان و اعراب هم بسیار بحث شده است که از آن با عنوان بازیابی نظام سلطانی در جهان اسلام می توان یاد کرد.

شیوه حکمرانی عربی: اگر مشخصه مشروعیت شاهان ایران باستان را فره ایزدی بدانیم، در حکومت مداری اسلامی اموی و عباسی و در ادامه آن هم، تقدس مذهبی خلیفه و سلطان، نقش مهمی در انتقال این نوع حکومت به آسیای مرکزی ایفا می نماید. در این جهان بینی، سلطان یا شاه و اکنون روسای جمهور، شخصیتی فرآ عادی داشته و ابر انسان تلقی می شوند. اینگونه است که روسای جمهور کشورهای آسیای مرکزی هر یک عنوانی

1. Karl Wittfogel

برای خود برگزیده اند که نشانه ابر انسان بودن آنان است. امامعلی رحمان لقب "ابر مرد تاجیک" را برگزیده است. نور سلطان نظربایف رئیس جمهور وقت قزاقستان به "پدر ملت و قهرمان خلق" معروف بود. صفرمراد نیازف در ترکمنستان را "ترکمن باشی" (یعنی رئیس ترکمن های جهان) می نامیدند و جانشین او محمداف خود را "آرکداق" یعنی پشتیبان می نامد. اسلام کریم اف رئیس جمهور ازبکستان تا وقتی زنده بود آنچنان تقدیس می شد که تدریس کتب او در مدارس الزامی بود. اگرچه بعد از حاکمیت مغول ها قرن ها شیوه حکومت مداری مغول ها و اشرافیت خان های مغول اصالت داشت اما از اواخر قرن هجدهم با فروکش کردن نفوذ و قدرت و جایگاه مغول ها، تقدس های مذهبی امیرهای محلی جایگزین شد تا جایکه بخارا شریف شد و حاکم منغیتی آن شاهمراد، لقب امیرالمومنین و معصوم گرفت و با استبداد تمام جنایت های بسیاری مرتکب شد (نجفی برزگر، 1393). بنابراین اقتدارگرایی پدرسالارانه نه تنها ریشه در فرهنگ مغولی بلکه تقدس مذهبی خلیفه گری در آسیای مرکزی دارد.

میراث شوروی و تسهیل گذار به دولت مدرن

مارکسیسم و ملی گرایی: ناسیونالیسم یکی از مهمترین چالش هایی است که اندیشه مارکسیستی درطول حیات خود با آن مواجه بوده و از آن به عنوان "مساله ملی"^۱ نام برده شده است. ناسیونالیسم و نظام مبتنی بر ملت-دولت^۲ که بنابر برداشت غالب، نتیجه انقلاب فرانسه بود، چه در اروپا و چه در کشورهای مستعمره پیش از مارکسیسم توسعه یافت و اندیشه مارکسیستی ناچار از تعیین نسبت خود با خواسته های ملی در این کشورها بود. اگرچه برخی از اندیشه ورزان مارکسیست تلاش کردند تا در مواجهه با ناسیونالیسم راه حلی جامع بیابند، اما این مفهوم همواره یک چالش مهم برای مارکسیست ها باقی ماند. (آقاجری، 1399: 2). در سال 1896 در قطعنامه کنگره بین المللی سوسیالیست ها که در لندن برگزار شد، برای اولین بار از حق تعیین سرنوشت نام برده شد. پس از آن کنفرانس سوسیالیست های شمال اروپا در 1915 در کپنهاک، دولت ها را به شناسایی این حق دعوت کرد. رفتار مارکس البته دچار تناقض بود چرا که از یکسو از حق لهستانی ها برای جدایی از روسیه تزاری و ایرلندی ها برای جدایی از بریتانیا حمایت می کرد اما مخالف حق مردم چک بود. بطور کلی ملیت درنظر مارکس ارزش ذاتی نداشت و آنچه مهم تلقی می شد مفهوم

1. Question National

2. Nation-State

طبقه بود. بقول الکساندر موتیل¹ (1990:74) همین برداشت تاکتیکی از حرکت‌های ملی میراث مهم مارکس برای بلشویک‌ها در برخورد با ملیت‌ها شد. در میان سوسیال دموکرات‌های روسیه، اوایل، نشانه‌ای از توجه به مساله ملیت‌ها نبود بنابراین در کنگره حزب در سال 1898 بدان نپرداختند. نزد سوسیال دموکرات‌ها موضوع ملیت در نهایت به کاپیتالیسم نسبت داشت. در حالی که 10-15 سال نخست قرن بیستم بر سر ملیت‌ها در حزب سوسیال دموکرات اختلاف بود و عمدتاً با فدرالیسم و خودمختاری فرهنگی فرامرزی مخالفت می‌شد، اما اقلیت‌های عضو حزب بیشتر گرایش به یکی از آن دو موضوع داشتند. (Haugen, 2003:12). البته لنین همچون مارکس ضمن حمایت از شعار حق تعیین سرنوشت به هدف مقابله با امپریالیسم در مورد ملیت‌های داخل روسیه تزاری ملاحظات ویژه‌ای داشت. با این حال مهمترین موضوع کمونیست‌های روسیه در مورد مساله ملیت توسط استالین ابراز شد. استالین به سفارش لنین در سال 1913 کتابچه‌ای منتشر کرد با عنوان “مساله ملی و سوسیال دموکراسی” که از همان زمان منبع مهم کمونیست‌ها در مورد موضوع اقلیت‌ها شد. در این کتاب، حکومت تزار “زندان ملیت‌ها” توصیف شد و خلق‌ها تشویق به همکاری با بلشویک‌ها برای رهایی از استعمار شدند. پس از آن، واژگانی چون مساله ملی، زندان خلق‌ها، حق تعیین سرنوشت، ملیت‌های دربند، ملل تحت ستم و... ادبیات رایج جریان‌های چپ‌گرا در دنیا شد.

تحولات بعدی در شوروی نشان داد که بلشویک‌ها و استالین با تفسیر خاصی که از حق تعیین سرنوشت کردند، هرگز اجازه استقلال‌خواهی به ملیت‌های داخل شوروی ندادند بلکه با نگاه ابزاری به مساله ملیت، حق تعیین سرنوشت را صرفاً برای رهایی از چنگال امپریالیسم و رسیدن به پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی تفسیر کردند. بنابراین حمایت از زبان قومیت‌ها و هویت‌یابی آنها در داخل شوروی بدین توجیه بود که کمونیسم می‌تواند با زبان بومی نخبگان هر قوم، به توده‌ها انتقال یابد. اینگونه بود که بلشویک‌ها از اوایل قرن بیستم بدنبال جلب حمایت اقلیت‌ها و ملیت‌ها برای پیوستن به انقلاب ضد تزاری و دادن قول حق تعیین سرنوشت به آنان بودند.

پس از انقلاب بلشویکی، مساله ملیت از مهمترین موضوعات مورد بحث شد. از یکسو نظام کمونیستی یک نظام انقلابی مساوات طلب بود که شعار حمایت از ملیت‌ها و حق تعیین سرنوشت و استقلال از کشورهای امپریالیسم می‌داد و از سوی دیگر مواجه با ملیت‌های

متعدد در داخل اتحاد جماهیر شوروی بود. از همان سالهای اولیه تشکیل اتحاد جماهیر شوروی، بحث "فرهنگهای ملی"^۱ بسیار پررنگ شد و به گفتمان عمومی تبدیل شد. البته این به نحوی بود که در راستای اهداف رژیم کمونیستی شوروی تعریف شده و منطبق با آن بود. در ادبیات فرهنگ های ملی، زبان نقش بسیار مهمی یافت. بنابراین گرایشی عمومی و جا افتاده در شوروی رونق یافت که از فرهنگهای ملی و زبانهای آنها حمایت می کرد. در پس این گفتمان مسلط است که موضوعات مهمی چون تحدید حدود قومیت ها^۲ و تقویت هویت های قومی معنا و مفهوم می یابد. بحث علل هویت سازی و تشکیل جمهوری های قومیتی در شوروی بسیار چالش برانگیز بوده است. در طول جنگ سرد و بخاطر دشمنی عمیق شوروی و جهان غرب و البته بسته بودن نظام شوروی و دسترسی ناکافی به اخبار تحولات در آن کشور، عمده نخبگان غربی بر این باور بودند که تشکیل جمهوری های قومی در شوروی هدفی استعماری و بر اساس اصل قدیمی "تفرقه انداز و حکومت کن"^۳ می باشد. تاریخ دانانی چون بنیگسون، پایپس و دیگران بر این نظر بوده اند. (Haugen, 2003:14).

مثلا بروتون (1384: 165) چنین نظر می دهد: "این نوع آمایش سرزمینی با ریشه داشتن در نوعی ماکیاولیسم کلاسیک و شعار تفرقه بیانداز و حکومت کن، تناسب چندانی با جغرافیای اقوام نداشت زیرا در بسیاری از موارد می توان ادعا کرد مرزبندی های جدید با هدف از میان برداشتن هرگونه امکان ایجاد یک مجموعه ماندگار و منسجم بود. بنابراین عمده متون و کتب و مقالاتی که در این مورد در اروپا و آمریکا نوشته شده است، با همین سیاق تفسیر و تحلیل کرده اند. اما پس از فروپاشی شوروی نگاه های متعادل تری بر اساس اسناد و مدارک بدست آمده در آرشیوهای شوروی سابق، نشر یافت. بطور کلی دو دیدگاه در مورد سیاست ملیتی شوروی وجود داشته است. عده ای سیاست شوروی در قبال ملیت ها را حاصل سیاست قدرت دانسته و آنرا در راستای امنیت مسکو و استراتژی سلطه مسکو بر مناطق پیرامونی تفسیر کرده اند. اما عده ای دیگر این سیاست را در قالب بحث مدرنیزاسیون دانسته و تاکید شوروی بر ارتقاء ملیت ها را مبتنی بر راهبرد گذار اجتماعی می دانند تا سیاست قدرت.. (Haugen, 2003:13)

علیرغم بدبینی های فراوان اندیشمندان غربی در دوره جنگ سرد، آنچه در مورد تشکیل جمهوری های قومی در شوروی اتفاق افتاد، را نمی توان در قالب متصلب تفرقه بیانداز و

حکومت کن، گنجانده. واقع آن است که قومیت ها در آسیای مرکزی از دهه ها قبل تنازعات و درگیری هایی با هم داشتند. بویژه بین ازبک ها و ترکمن ها و ازبک ها و قرقیزها. بین سارت های یکجا نشین و چادرنشینان بیابان گرد و.. به قول سیمور بکر (1968:229-236)، پنج سال مانده به انقلاب بلشویکی، سه دور تنازع عمده بین ترکمن های خیه و ازبک ها در گرفت. اختلافاتی که قدیمی بوده و بر سر خراج و حق آب بود. همین روایت ها از اختلافات در خوارزم آن روز هم بیان شده که چگونه دشمنی شدیدی بین ازبک ها و ترکمن ها بوده است. به همان نسبت بین ترکمن ها و قرقیزها هم، چنان اختلاف بود که اگر یک زن ترکمن از میان محله قرقیزها عبور می کرد مورد حمله قرار می گرفت. (Haugen, 2003:92). همزمان در بخارا هم درگیری و اختلاف بین ازبک ها و قرقیز(قزاق) ها کم نبود. طی سالهای پیش از 1924 که جمهوری ها شکل گرفتند، شکایات بسیاری از سوی ترکمن ها و قزاق ها نسبت به سلطه ازبک ها به مسکو ارسال می شد.

نتیجه اینکه (1) نظام انقلابی سوسیالیستی شوروی طی سالهای اولیه از دو بعد تئوریک و میدانی با مساله قومیت ها و ملیت ها مواجه بود. در ادامه حمایت مارکس و لنین و استالین از مساله ملی و حق تعیین سرنوشت، انگیزه و فضای مناسبی برای جامعه عمل پوشاندن به خواسته های ملی قومیت ها در داخل شوروی ایجاد شد. در بعد میدانی نیز بیداری ملیت ها باعث رشد ملی گرایی بین آنها شده و نخبگان ازبک و قرقیز و قزاق و تاجیک و ترکمن حامی جدایی از یکدیگر بودند. در واقع متاثر از فضای به وجود آمده، هویت طلبی در میان ملیت های آسیای مرکزی رشد کرده و مثلاً ترکمن ها و تاجیک ها بیش از آن نمی خواستند زیر سلطه و یوغ ازبک ها باشند. بیداری ملی گرایی، قبل از انقلاب و در طول انقلاب، به این معنی بود که دولت تازه تشکیل شده شوروی باید خواسته های ملیت های مختلفی را که در طول جنگ داخلی رشد کرده بودند، در نظر گیرد. "راه حل فدرال" بین دو عنصر، انترناسیونالیسم پرولتری و ناسیونالیسم، سازشی ایجاد کرد که منجر به حمایت بلشویک ها از ایجاد فدرالیسم شد (Poliakov & Olcott, 2016:xvi). (2) تشکیل جمهوری های ملی در آسیای مرکزی توسط نظام شورویایی، باعث تقویت حس ملی گرایی بین آنان شده و هویت طلبی مستقلانه از آثار آن بود. چه بسا اگر چنین تحدید حدودی نمی شد، هنوز هم اقوام و ملیت های آسیای مرکزی دچار اختلاف و جنگ داخلی بودند. همانگونه که در افغانستان کماکان جریان دارد. همین تمرین دولت مستقل داشتن طی نزدیک به 70 سال توسط اقوام آسیای مرکزی از منابع مهم تداوم حکومت داری پس از فروپاشی شوروی بود.

واژه ملی یا ملت را به سختی بتوان بر ازبک ها یا قزاق و قرقیز و تاجیکها تا پیش از شوروی اطلاق کرد. آنها بیشتر اقوامی بودند که هریک شامل طوایف متفاوتی بوده و احساس ریشه و زبان و تاریخ مشترکی می کردند. اما با تشکیل جمهوری ها، عنصر ملیت شکل گرفت. اگرچه باز در داخل مرزهای جمهوری ها، قبایل و طوایف متعددی زندگی می کنند اما هویت ملی و ملی گرایی و احساس یک ملت ویژه بودن، ناشی از تشکیل این جمهوری ها توسط شوروی می باشد (Glenn, 2003:5). لنین و استالین نقشی سترگ در ایجاد و ظهور دولت ها و جوامع آسیای مرکزی داشته اند. تأثیر ملت سازی شوروی در دهه های 1920 تا 1950 در تعیین مرزهای ملی آسیای مرکزی، ساختار زبان های محلی و حتی در تولیدات فرهنگی قابل مشاهده است. راجرز برویکر استدلال کرده است که با توجه به دولت سازی اتحاد جماهیر شوروی، “هیچ کشوری تاکنون در حمایت، تدوین، نهادینه سازی، حتی (در برخی موارد) اختراع ملت و ملیت در سطح زیر دولت، تا بدین حد پیش نرفته است (Marta, 2008:15). ما در این مقاله برخلاف ادبیات مسلط در جهان غرب و به تبع آن در ایران که تشکیل جمهوری ها در شوروی را سرتاسر استعماری و غیرواقعی و به هدف تداوم اختلاف بین قومیت ها و تحکیم سلطه شوروی تفسیر می کنند، سعی می کنیم نگاهی منطقی تر و مستندتر جستجو کنیم. نگاهی که سرتاسر سیاه و سفید نیست بلکه بین خطوطی دارد که عمدتاً از نگاه پژوهشگران ایرانی دور مانده است. رژیم کمونیستی شوروی علیرغم خشونت و کشتاری که استالین از دهه 30 به بعد بعمل آورد، تغییراتی در دهه 20 در آسیای مرکزی به وجود آورد که اثرات مثبت آن هنوز هم ادامه دارد. از میراث های دیگر شوروی برای جمهوری های آسیای مرکزی، آموزش حکمرانی مدرن و کار تشکیلاتی و حزبی بود. اگرچه فقط یک حزب کمونیست حاکم بود و هنوز هم در این کشورها عمده قدرت در دست یک حزب است اما نهادسازی های دولت سوسیالیستی مسکو، باعث فاصله گرفتن سیاست ورزان آسیای مرکزی از شیوه های حکومتی سنتی و قبیلگی و خانی بود. آموزش، نقش اساسی در شکل دادن و ادغام بسیاری از تغییراتی که در زیر چتر “نوسازی” هستند، دارد، از جمله افزایش سواد، شهرنشینی، مهاجرت، تغییر در ساختار شغلی و نیروی کار. بنابراین به درستی از آموزش به عنوان “کلیدی که قفل مدرنیزا سیون را باز می کند” یاد شده است (Liebowitz, 1986:155). در سال 1919، بلشویک ها کارزاری را برای “رفع بی سوادی” آغاز کردند. هدف برنامه این بود که همه شهروندان شوروی تا سن 50 سال، باسواد باشند. “نقاط تصفیه”^۱ در سراسر شهر و مناطق روستایی ترتیب داده شده بود

که در آن افراد می توانستند دوره های ابتدایی سواد آموزی را بگذرانند. پنج میلیون نفر این موارد را در نیمه اول دهه 1920 تکمیل کردند. همچنین، ارتش سرخ نقشی اساسی در این کارزار داشت، همه سربازانی که در ارتش استخدام می شدند باید در کلاس های سوادآموزی شرکت می کردند. زنان در این برنامه ها بیشتر تمرکز داشتند. 14 میلیون نفر از 17 میلیون نفری که در روسیه در سال 1917 بی سواد بودند زن بودند. ژنوتدل¹، شعبه زنان در کمیته مرکزی، این دوره ها را برای زنان برگزار کرد. تا سال 1939، نرخ باسوادی 94 درصد جمعیت شهری و 86 درصد آن در حومه بود، این یک پیشرفت چشمگیر بود و تا سال 1959، این ارقام به 99 و 98 درصد رسیده بود (Friend, 2019). در دهه 1970 و 1980 تقریباً 99.7٪ مردم شوروی با سواد بودند (Semetsky 1, 2016).

به طور کلی، دولت سوسیالیست شاهد یک پیشرفت شگفت آور در سطح سواد اتحاد جماهیر شوروی بود. جمعیت شهری نه تنها 99 درصد باسواد شد، بلکه جمعیت روستایی نیز 98 درصد با سواد شد. این بهبود در تمام مناطق کشور به معنای آن بود که نابرابری کمتری وجود داشت و به همه افراد جامعه فرصت پیشرفت داده شد. آموزش و سوادآموزی شاید بیش از همه در آسیای مرکزی مهم و موثر بود چرا که علیرغم گذشت قرن ها از آغاز مدرنیته، جوامع آسیای مرکزی بعثت دور افتادگی و انزوا بشدت در سنت های 5 قرن پیش متوقف شده بودند. نرخ متوسط سواد در افراد بالای 15 سال در آسیای مرکزی بالاترین در جهان است و تقریباً بی سواد کاملاً از بین رفته است. این درحالی است که در کشور افغانستان که به جهات مختلف به جوامع آسیای مرکزی قرابت دارد، نرخ سواد طبق آمار یونسکو حدود 43 درصد است (unesco.org). نکته اصلی در این بخش این است که دولت سوسیالیستی شوروی در حوزه آموزش چنان میراثی برای جوامع آسیای مرکزی بر جای نهاد که هنوز هم ادامه دارد. بی تردید سوادآموزی در جوامعی که پیش از 1920 بسیار عقب مانده بوده و از تمدن و مدرنیته دور افتاده بودند، نقش مهمی در پایداری و استمرار جوامع و نظام اداری و تشکیلاتی آنها بعد از فروپاشی داشته است. همانگونه که پیش از این آمد، جوامع در آسیای مرکزی و افغانستان کنونی یکصدسال پیش شرایط تقریباً مشابهی داشتند. میراث شوروی فقط به با سواد کردن توده های بی سواد آسیای مرکزی محدود نشد بلکه یکجانشین کردن قبایل و عادت دادن آنها به شهرنشینی، جامعه پذیری را بین مردم آسیای

1. ژنوتدل (Женотдел)، بخش زنان کمیته مرکزی حزب کمونیست تمام روسیه (بلشویک ها)، بخشی از حزب کمونیست روسیه بود که در دهه 1920 به امور زنان اختصاص داشت تا اینکه در سال 1930 منحل شد.

مرکزی توسعه داده و باعث شد مردم آسیای مرکزی از طریق یاد گرفتن مظاهر مدرن و کار در صنایع و کارخانجات و جوامع بزرگتر و متنوع تر آموزش سیاسی بیابند. در واقع این تفاوت زمانی آشکارتر می شود که با جامعه افغانستان مقایسه شوند. در حالیکه هنوز جنگ و اختلاف قبیله ای در بالاترین سطح در افغانستان ادامه دارد و در اکثر شاخص ها از عقب مانده ترین کشورهای جهان است، شهرنشینی اجباری در آسیای مرکزی باعث رشد فکری و سیاسی مردم شده و راه را برای مهاجرت های فراشهری فراهم آورد. اگرچه در شوروی فقط حزب کمونیست فعال بود اما نفس تحزب و آشنایی نخبگان آسیای مرکزی با تحزب و کار در قالب حزب از دیگر منابع پایداری سیاسی در این کشورها بعد از فروپاشی شوروی بوده است.

از دیگر میراث های مهم شوروی برای آسیای مرکزی، فرهنگ سیاسی اقتدارگرایی است. عمدتاً فرهنگ سیاسی تاریخی روسیه را متأثر از عواملی چون جغرافیا، پدرسالاری و نوسازی دولتی می دانند (کرمی، 1396: 155). در این مقاله تمرکز بر نقش سنت های پیشین یا به ادبیات امروزی، فرهنگ سیاسی اقتدارگرایی است. آسیای مرکزی اگرچه در قرن های دور، شاهد حکومت ها و امپراتوری های بزرگی بوده و زمانی شهرهای بخارا و سمرقند و خوارزم مرکز علم و تمدن و شهرنشینی بودند اما بعد از هجوم مغول ها و در سده های پسین، دچار انزوای تاریخی عمیقی شد. کشف دماغه امیدنیک، کاهش اهمیت جاده ابریشم، رشد مدرنیته و استعمار و تضعیف و عقب ماندگی سیاست و حکومت در آسیای مرکزی و حتی ایران از جمله عواملی بودند که انزوای جغرافیایی- تاریخی آسیای مرکزی را تعمیق بخشید. اینگونه بود که فرهنگ سیاسی- اجتماعی آسیای مرکزی در همان دوره سده های پیشین درجا زد. حکومت خان نشینها در آسیای مرکزی در واقع ادامه همان شیوه حکومتی قرنهای پیش مغول ها بود که ریشه های عمیق پدرسالاری اجتماعی داشت.

فرهنگ اقتدارگرایی مغولی اردوی زرین پس از قرنهای حاکمیت، تحولی نبوده که به راحتی از فرهنگ سیاسی- اجتماعی آسیای مرکزی رخت بربندد. تا جایی که رد پای این فرهنگ تاکنون در فرهنگ سیاسی روسیه هم ردیابی شده است. آندری تسیگانکوف (1398) در کتاب: دولت قدرتمند در روسیه به تفصیل نقش محیط جغرافیا و فرهنگ حکمرانی اردوی زرین را در تداوم اقتدارگرایی در روسیه تشریح کرده است. پدرسالاری در جوامع سنتی آسیای مرکزی ریشه تاریخی داشته است اما میراث دولت تزاری و شوروی هم چیزی به غیر از آن نبوده است بلکه پدیده اقتدارگرایی سنتی را در قالب اقتدارگرایی حزبی رشد و تقویت

نمود. از این روی تداوم اقتدارگرایی در کشورهای نوپای آسیای مرکزی بر خرابه های سنت و دیوارهای بنا نهاده دوره شوروی بنا نهاده شده است.

دولت سازی بعد از فروپاشی شوروی

در دوره جنگ سرد اکثر اندیشمندان و نویسندگان شوروی شناس در غرب پیش بینی می کردند که با سقوط شوروی، آسیای مرکزی دچار بحران و اختلاف و جنگها و تنش های مذهبی و قومی می شود. اما برخلاف همه پیش بینی های غربی ها، هیچ یک از آن اتفاقات نیفتاد و 5 جمهوری آسیای مرکزی مسالمت آمیز مستقل شدند و دچار هرج و مرج و جنگ و درگیری با همدیگر نشدند. نه خیزش اسلامی سرا سری رخ داد و نه تنازعات قومی پدید آمد و نه برگشت به سنت های قدیم به وجود آمد. قبل از شوروی، ملیت معنای خاصی در آسیای مرکزی نداشت و آنچه باعث تمایز هویت شده بود سه عامل مذهب، چادرنشینی و یا سکونت بود. اما در دوره شوروی بمدت 70 سال قومیت ها در قالب جمهوری های جداگانه، ملت داشتن را تمرین کرده و نسبت به مرزهای خود عادت کردند.

استقلال کشورهای آسیای مرکزی نه تنها در مبارزه با مسکو به دست نیامد بلکه به دلیل ضعف اقتصادی و سیاسی منطقه، رهبران آسیای مرکزی تا پایان عمر شوروی، پایدارترین قهرمانان حفظ اتحاد جماهیر شوروی بودند. آنها بدنبال قدرت بیشتر برای خود و یارانه بیشتر از مسکو بودند. به استثنای رئیس جمهور قرقیزستان آقایف، سایر رهبران آسیای مرکزی، یا کودتای اوت 1991 را در مسکو تأیید مشروط کردند یا موضع انتظار را برگزیدند. می توان گفت که استقلال کشورهایشان، اگر نه یک هدیه ناگهانی از بهشت، بلکه نتیجه تقریباً تحمیل شده توافق نامه پوشچا ۱ (8 دسامبر 1991، به معنای تجزیه اتحاد جماهیر شوروی) بود که آنها هیچ مشارکتی در آن نداشتند. بنابراین، گسست نهادی با گذشته شوروی و گردش نخبگان حاکم در آسیای مرکزی ناچیز بود (Khazanov, 1995:129ff).

روشنفکران ملی در آسیای مرکزی یک پدیده نسبتاً جدید هستند. آنها مخلوق رژیم شوروی بوده و هنوز تعداد آنها زیاد نیست. آنها فاقد سنت روند سیاسی دموکراتیک بوده و از آینده کشورهایشان چه در قالب دموکراسی های لیبرال از نوع غربی و چه نظامهای دیگر چشم انداز روشنی نداشتند. اغلب انتقادات روشنفکران، از شخصیت ها و افراد حاکم بود تا از نهادها. جای تعجب نیست که نخبگان سیاسی کمونیست قدیم، همچنان در قدرت باقی

بمانند و حتی در شرایط جدید استقلال با کمی دشواری توانستند مواضع خود را تقویت کنند (Khazanov, 2011:21). پس از فروپاشی شوروی و استقلال بی دردسر جمهوری های آسیای مرکزی، تحول چندانی در مقایسه با کشورها و ملت های نوظهور صورت نگرفت. کمونیست های دیروز، فردای استقلال شعارهای کمونیستی را رها کرده و بویژه در حوزه اقتصادی، پشتیبان و منادی اقتصاد بازار و بهبود روابط با غرب بودند. در این مقاله تاکید بر ابعادی از میراث شوروی بود که ثبات اقتدارگرایی جمهوری های آسیای مرکزی را تضمین کرد اما بدیهی است که ثبات اقتدارگرا آفت هایی داشته که نمی توان از آن گذر کرد. این کشورها هنوز بسته باقی مانده و جامعه مدنی شکل نگرفته است. ضمن اینکه حاکمان اقتدارگرا نتوانسته اند کارایی چندانی برای فقر زدایی و توسعه این کشورها داشته باشند. قزاقستان و ترکمنستان به پشتوانه نفت و گاز توانسته اند دولتی اقتدارگرا و رانتی بنا نهند. ازبکستان هم به مدد صادرات پنبه و روشهای پدرسالارانه، مانع از هرگونه تغییر و تحولی در جامعه مدنی شد. تاجیکستان پس از رهایی از جنگ داخلی، شاهد حکومت اقتدارگرایی مستبدی شده که علیرغم فقر و نداری جامعه، روابط گسترده ای با روسیه و چین برقرار کرده است. قرقیزستان تنها کشور نواستقلالی که طعم مردم سالاری را چشید، کماکان در دایره مردم سالاری به اقتدارگرایی درگیر است و ضعف اقتصادی و جامعه مدنی مانع از ثبات حکومتی آن شده است. پس از گذشت دو و نیم دهه از تشکیل کشورهای آسیای مرکزی، هنوز پوخته دموکراسی حفظ شده اما در عمل، حکومت های اقتدارگرا به حیات خود ادامه می دهند. این رژیم ها نمونه هایی از اقتدارگرایی طراحی شده هستند و نه اقتدارگرایی معمولی (Mayer, 2001). حاکمان جمهوری های آسیای مرکزی تقریباً همان کمونیست های سابق هستند. اما در شرایط نوین دیگر نمی توانند به پشتوانه حزب کمونیست در مسکو حکومت کنند. آنان با توسعه فضای مجازی و دسترسی مردم به اخبار و تحولات، نیازمند پاسخگویی به مردم هستند. اگرچه دموکراسی خواهی و درخواست دسترسی به حق و حقوق و حاکمیت قانون نزد بخش بزرگی از مردم آسیای مرکزی کماکان مهجور باقی مانده است، اما حکومت های آسیای مرکزی موج انقلاب های رنگی را از سر گذرانده و نسبت به تحولات آتی بسیار نگران و هوشیار هستند. این واقعیت که این رژیم ها درجانی از حمایت مردمی را برخوردار هستند، نشان می دهد که دولت های آنها منحصر از طریق سرکوب در قدرت باقی نمی ماند. بلکه باید منابع ماندگاری رژیم های اقتدارگرا در کشورهای آسیای مرکزی را در فضاهای دیگری جستجو کرد.

رژیم های استبدادی از طریق مشروعیت اقتدارگرایانه، حکومت خود را مشروع جلوه داده و براساس طیف وسیع تری از عقاید، ارزش ها و انتظارات مردمی، بقاء می یابند. مشروعیت، یک مفهوم بیگانه برای رژیم های استبدادی نیست. هر سیستم سیاسی برای اطمینان از ماندگاری خود در طولانی مدت، باید به درجه ای از مشروعیت برسد (von Soest & Grauvogel, 2015). "مشروعیت" حلقه مفقوده جوامع آسیای مرکزی است. در جوامع مدرن دو واژه "مقبولیت" و "مشروعیت" ارتباط وثیقی با کارایی پیدا کرده اند. حزب کمونیست چین از طریق بالا بردن رفاه عمومی و رشد شدید صادرات و ایجاد شغل و نرخ سرانه ملی، توانسته برای خود مقبولیت عمومی بدست آورد. بنابراین در میان توده ها درجه بالایی از مشروعیت حکومتی را برای خود فراهم آورده است. حضور سنگین چین در آسیای مرکزی این نوع حکومت را مدل مطلوب نزد حاکمان این کشورها جلوه گر ساخته است. اما آیا کشورهای آسیای مرکزی توانسته اند مشروعیت مبتنی بر کارایی را اولویت دهند؟ مطالعه شرایط کشورهای آسیای مرکزی نشان می دهد که هریک از این حکومت ها راهی متفاوت برای مشروعیت سازی برگزیده اند. در حالیکه نظریات در قزاقستان تلاش کرد از طریق بهبود وضع اقتصادی و ارتقاء جایگاه بین المللی این کشور نزد مردم مشروعیت کسب کند، قزاقستان بالاترین نرخ رشد اقتصادی در میان کشورهای آسیای مرکزی را داشته است) کریم اف در ازبکستان بر ابعاد فرهنگی تکیه کرده و با بسته نگه داشتن جامعه، سعی کرد مشروعیت سنتی و تیموری را احیا کند.

تا همین اواخر، توجیهات ایدئولوژیک به عنوان منابع مشروعیت رژیم نظریات نقش محدودی داشته است. گفتمان رئیس جمهور درباره ملی گرایی نسبتاً مبهم و گاه متناقض بوده است. نظریات به طور گفتاری چندین هویت ملی را ارائه داده است، از جمله یک روایت قومیتی که دولت را به عنوان نهاد سیاسی ملت قزاقستان نشان می دهد، روایت شهروند مدنی یا ترکیبی، قزاقستان را به عنوان یک کشور چند ملیتی معرفی می کند، و یک روایت فراملی، این جمهوری را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از توسعه جهانی نشان می دهد (Laruelle, 2014). گفتمان های هویتی عمدتاً برای فراهم آوردن مبانی ایدئولوژیک برای سیاستهای عمومی منتخب بکار رفته است، سیاست هایی که به نوبه خود با شعارهای مشروعیت "عملکرد" و گفتمان مشروعیت "خارجی" همراه شده اند. در سالهای متاخر، نظریات، با جبر زمانه و بحران اقتصادی ملی، ایده مانگلیک یل (ملت ابدی) را به عنوان

ایدئولوژی ملی "دولت قزاقستان در قرن 21" معرفی کرد (Omeliicheva, 2016). در ترکمنستان شیوه حکومتی کاملاً پدرسالاری سنتی حاکم بوده است. ترکمن ها در میان اقوام آسیای مرکزی تا روزهای آخر تزار، مردمی بیابانگرد باقی ماندند. از آن پس هم کمترین رشد جامعه مدنی را تجربه کردند. سیستم حکومتی آنها قبیله ای باقی ماند و نیازاف بر همان بنیان ها، حکومت را تداوم داد و به دست جانشین اش داده است. بنابراین به جز رو بناهای مدرنی که در دوره شوروی برای جمهوری ترکمنستان ایجاد شده است، تحول چندانی بر شیوه حکمرانی سنتی و بنیان های مدنی این کشور رخ نداده است.

قزاقستان و ازبکستان از نظر اقتصادی و سیاسی دو کشور مهم در منطقه هستند. رژیم های استبدادی نورسلطان نظربایف از قزاقستان و رئیس جمهور فقید اسلام کریم اف از ازبکستان ساختارمند، گفتمان مشروعیت را بگونه ای مشابه توسعه دادند و یک نوع ثبات طولانی مدت را در طی زمان به نمایش گذاشتند. موفقیت نسبی اقتصادی، ثبات سیاسی، بهبود رفاه اجتماعی و ملت سازی موثر، برای حمایت از ادعاهای مشروعیت رهبری هر دو کشور مورد استفاده قرار گرفته است. ترکیب تحلیل گفتمان های مشروعیت برای این کشورها فهم مهمی را در ابعاد مهم، از جمله میراث تاریخ سیاسی مشترک و ترکیب مذهبی فراهم می کند (Omeliicheva, 2016).

نتیجه

در این مقاله تلاش شد که ریشه های حکومت های اقتدارگرا در آسیای مرکزی جستجو شود. در بررسی های بعمل آمده این مفهوم پرورش داده شد که اولاً سنت اقتدارگرایی در آسیای مرکزی که تاکنون ادامه داشته است، ریشه در تاریخ این جوامع از یکسو و میراث شوروی از سوی دیگر دارد. ثانیاً خدماتی که دولت انقلابی شوروی در دهه 1920 و بعد از آن برای هویت بخشی به این جوامع و تشکیل جمهوری های مستقل براساس زبان و قومیت های موجود ارایه داد، بقاء و تداوم این جوامع را تضمین کرده است. چرا که اگر این قومیت ها بدون تشکیل جمهوری های مستقل از هم، به حیات خود ادامه می دادند، پس از فروپاشی شوروی احتمالاً اختلافات تاریخی و قومیتی آنها ریشه دوانده و باعث جنگ و درگیری های گسترده می شد. هم چنین استدلال شد که تشکیل این جمهوری ها لزوماً حاصل سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن مسکو نبود بلکه بخشی از آن ناشی از بیداری ملی در بین اقوام و تقویت هویت های جداگانه و خواسته فعالان سیاسی و روشنفکران این اقوام بود و بخش دیگر همزمانی این خواسته ها با افکار و اندیشه های انقلابی بلشویکی ها و لنین بود که در

آن زمان حامی هویت یابی اقوام و ملیت ها و حق تعیین سرنوشت آنها بوده و راه را برای هویت یابی این اقوام باز کردند.

منابع و مأخذ

فارسی

- آقاجری، سیدهاشم. (1399). حزب کمونیست و مسئله ملیت ها در ایران. دو فصلنامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال یازدهم، شماره اول، بهار و تابستان، 1-30.
- انصاری، ابراهیم. (1386). نظریات ویتفولگ درباره جامعه شرقی. مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان، 49-63.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. (1336). الغ بیک و زمان وی امپراطوری مغول و دولت چغتائی. (ح. احمدی پور، مترجم) تبریز: کتابفروشی چهر.
- بروتون، رولان. (1384). قوم شناسی سیاسی. (ت. ن. فکوهی، مترجم) تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- بصیری، محمدعلی. (1396). بررسی ریشه های داخلی نواقتدارگرایی در آسیای مرکزی در چارچوب الگوی نئوپاتریمونیالیستی. دو فصلنامه علمی-پژوهشی جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام، 5(2)، 1-26.
- تسیگنکوف، آندری پی. (1398). دولت قدرتمند در روسیه: رشد و بحران. (س. خاوری، مترجم) رشت: انتشارات دولتمرد.
- جعفری، ابوالفضل. (1400). عامل های ظهور و تقویت اقتدارگرایی در آسیای مرکزی پسا شوروی. مطالعات اوراسیای مرکزی، 14(1)، 99-125.
- حق پناه، جعفر. (1390). ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات غرب آسیا. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- زرین کوب، روزبه. (1390). نظام سیاسی ساسانیان و نظریه پاتریمونیال - بوروکراتیک ماکس وبر. پژوهش های تاریخی، دوره جدید، 3(3)، 99-112.
- قوام، عبدالعلی. (1387). فهم دولت - ملت در نظریه های روابط بین الملل. فصلنامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، 4(3)، 35-64.
- قوام، عبدالعلی. (1389). بحران هویت ملی و شکاف دولت و ملت در عصر جهانی شدن: نقش زبان و مذهب در بحث هویت ملی در تاجیکستان و قزاقستان. نشریه پژوهشنامه روابط بین الملل، 12.
- کالینز، کاتلین. (1396). سیاست طایفه ای و گذار در آسیای مرکزی. (ا. کولایی، مترجم) تهران: مرکز آموزش و پژوهش های بین المللی.
- کرمی، جهانگیر. (1396). فرهنگ سیاسی روسیه؛ ریشه ها، ابعاد و پیامدها. فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، 23(99)، 155-188.

- کولایی، الهه. (1400). سیاست و حکومت در آسیای مرکزی (نسخه نهم). تهران: سمت.
- گلمحمدی، احمد. (1394). مفهوم بندی وبری دولت. فصلنامه دولت پژوهی، 1(1)، 57-80.
- مارات، اریکا. (1398). ارتش و دولت در آسیای مرکزی: از ارتش سرخ تا استقلال. (ا. کولایی، مترجم) تهران: دانشگاه تهران.
- محمدعلی پرغو، غفار عبداللهی متیق، و اکبر کاظم زاده. (1400). روابط سیاسی نادر شاه افشار با خانات خیوه. فصلنامه تاریخ روابط خارجی، 22(87)، 69-84.
- نجفی برزگر، کریم. (1393). بررسی رویکرد روابط خارجی امیر شاه مراد، سلطان منغیت، با ایران براساس متون ماوراءالنهری. پژوهشنامه تاریخ های محلی ایران، 2(4)، 41-49.
- وبر، ماکس. (1394). اقتصاد و جامعه. (ع. منوچهری، م. ترابی نژاد، و م. عمادزاده، مترجم) تهران: سازمان سمت.
- یعقوب زاده فرد، جلیل. (1400). چالش ملیت در انقلاب بلشویکی. تهران: ساوالان ایگیدلری.

انگلیسی

- Adler, P. S. (2023). Authoritarianism, Populism, and the Global Retreat of Democracy: A Curated Discussion. *Journal of Management Inquiry*, 32(1), 3-20.
- Baumer, C. (2012). *The History of Central Asia: The Age of the Steppe Warriors* (Vol. 1). London: Tauris.
- BAUMER, C. (2018). *THE HISTORY OF CENTRAL ASIA The Age of Decline and Revival* (Vol. 4). London • New York: I.B. Tauris & Co. Ltd.
- Becker, S. (1968). *Russia's Protectorates in Central Asia: Bukhara and Khiva, 1865-1924*. Cambridge: Harvard University Press.
- Burgne, P. (2007). *THE BIRTH OF TAJIKISTAN*. New York: I.B. Tauris.
- Campbell, J. L., & Hall, J. A. (2009). National identity and the political economy of small states. *Review of international political economy*, 16(4), 547-572.
- Coakley, J. (2012). *Nationalism, ethnicity and the state: Making and breaking nations*. Sage.
- Cooley, A. (2019). Ordering Eurasia: The Rise and Decline of Liberal Internationalism in the Post-Communist Space. *Security Studies*, 3(28), 588-613.
- Costa Buranelli, F. (2020). Authoritarianism as an institution? The case of Central Asia. *International Studies Quarterly*, 64(4), 1005-1016.
- Cummings, S. (2002). *Power and Change in Central Asia*. London; New York: Routledge.
- Cummings, S. (2011). *Sovereignty After Empire: Comparing the Middle East and Central Asia*. Edinburgh University Press.
- d'Encausse, H. (1993). *The End of the Soviet Empire: The Triumph of the Nations*. New York: Basic Books.
- Dobbins, J. F. (2003). America's role in nation-building: From Germany to Iraq. *Survival*, 45(4), 87-110.
- Florin, M. (2017). Beyond Colonialism? Agency, Power, and the Making of Soviet Central Asia. *Explorations in Russian and Eurasian History*, 18(4), 827-838.

- Friend, E. (2019, December 13). *How Russia Made 100 Million People Literate*. Retrieved from History of Yesterday: <https://medium.com/history-of-yesterday/literacy-in-the-soviet-union-ec2ae8bda62e>
- Fukuyama, F. (2006). *Nation-building: beyond Afghanistan and Iraq*. JHU Press.
- Fukuyama, F. (2018). Why National Identity Matters. *Journal of Democracy*, 29(4), 5-15.
- Glenn, J. (2003). *The Soviet Legacy in Central Asia*. Palgrave.
- Haugen, A. (2003). *Establishment of National Republics in Soviet Central Asia*. New York: Palgrave Macmillan.
- Jasentuliyana, N. (1995). *Perspectives on international law*. Kluwer Law International.
- Kandiyoti, D. (2002). Post-colonialism compared: Potentials and limitations in the Middle East and Central Asia. *International Journal of Middle East Studies*, 34(2), 279-297.
- Khalid, A. (2016). *MAKING UZBEKISTAN Nation, Empire, and Revolution*. London: CORNELL UNIVERSITY PRESS.
- Khazanov, A. (1995). *After the USSR. Ethnicity, Nationalism, and Politics in the Commonwealth of Independent States*. Madison: The University of Wisconsin.
- Khazanov, A. (2011). Ethnicity, Authority, and Power in Central Asia. In R. L. Rasuly-Paleczek, *Authoritarianism and its consequences in ex-Soviet Central Asia* (pp. 19-38). New York: Routledge.
- Laruelle, M. (2014). The Three Discursive Paradigms of State Identity in Kazakhstan. Kazakhness, Kazakhstanness, and Transnationalism. In M. Omelicheva, *In Nationalism and Identity Construction in Central Asia. Dimensions, Dynamics, and Directions* (pp. 1-20). Lexington Books.
- Lemon, E. J. (2016). *Governing Islam and Security in Tajikistan and Beyond: The Emergence of Transnational Authoritarian Security Governance*. The University of Exeter.
- Lewis, A. W. (2004). *Development planning*. Routledge.
- Lewis, D. (2011). The Colonial Roots of Central Asian Authoritarianism. In S. N. Cummings, & R. Hinnebusch, *Sovereignty After Empire: Comparing the Middle East and Central Asia*. (pp. 96-178). Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Liebowitz, R. D. (1986). Education and Literacy Data in Russian and Soviet Censuses. In R. S. Clen, *Research guide to the Russian and Soviet censuses* (p. 155). 155: Cornell University Press.
- Mandelbaum, H. G., & Weiffen, B. (2023). The Belt and Road Initiative and Autocracy Promotion as Elements of China's Grand Strategy. In A. Mihr, P. Sorbello, & B. Weiffen, *Securitization and Democracy in Eurasia* (pp. 361-374). Springer.
- Marat, E. (2008). Imagined past, uncertain future: The creation of national ideologies in Kyrgyzstan and Tajikistan. *Problems of post-communism*, 55(1), 12-24.
- Marta, E. (2008). *National Ideology and State-Building in Kyrgyzstan and Tajikistan*. Stockholm: Silk Road Studies Program.
- Mayer, R. (2001). Strategies of Justification in Authoritarian Ideology. *Journal of Political Ideologies*, 2, 147-168.
- McAndrew, S. (2019). Nationalism & Social Stability. *Journal of Ethical Urban Living*, 2(1), 93-110.
- McAuley, A. (1986). Economic development and political nationalism in Uzbekistan. *Central Asian Survey*, 5(3-4), 161-182.

- Miller, D. (1995). *On nationality*. New York: Oxford University Press Inc.
- Minnesota, U. o. (n.d.). *Central Asia and Afghanistan*. Retrieved from WORLD REGIONAL GEOGRAPHY: <https://open.lib.umn.edu/worldgeography/chapter/8-7-central-asia-and-afghanistan/>
- Moore, D. C. (2001). Is the Post- in Postcolonial the Post- in Post-Soviet? Towards a Global Postcolonial Critique. *Publications of the Modern Language Association of America*, 116(6).
- Mosk, C. (2013). *Nationalism and economic development in modern Eurasia*. Routledge.
- Motyl, A. (1990). *Sovietology, Rationality, Nationality. Coming to Grips with Nationalism in the USSR*. New York: Columbia University Press.
- N. Shkel, S. (2019). Neo-patrimonial practices and sustainability of authoritarian regimes in Eurasia. *Communist and Post-Communist Studies*, 52(2), 169-176.
- Omelicheva, M. (2016). Authoritarian Legitimation: Assessing Discourses of Legitimacy in Kazakhstan and Uzbekistan. *Central Asian Survey*, 35, 481-500.
- Onaran, Y. (1994). Economics and nationalism: the case of Muslim Central Asia. *Central Asian Survey*, 13(4), 491-505.
- Poliakov, S. P., & Olcott, M. B. (2016). *Everyday Islam: religion and tradition in rural central Asia*. New York: Routledge.
- Prozorov, S. (2016). *Biopolitics of Stalinism: ideology and life in Soviet socialism*. Edinburgh University Press.
- Ross, M. L. (2001). Does oil hinder democracy? *World politics*, 53(3), 325-361.
- Sakwa, R. (2012). *Soviet politics: In perspective*. Routledge.
- Schatz, E. (2023). Varieties of Authoritarianism in Eurasia. In A. Mihr, P. Sorbello, & B. Weiffen, *Securitization and Democracy in Eurasia*. (pp. 279-290). Springer.
- Semetsky I, G. S. (2016). Values, edusemiotics, and intercultural dialogue: From Russia with questions. *Journal of the International Association for Semiotic Studies*, 2016(212), 111-127.
- Slater, D., & Fenner, S. (2011). State power and staying power: Infrastructural mechanisms and authoritarian durability. *Journal of International Affairs*, 15-29.
- Ubaidulloev, Z. (2015). The Russian-Soviet Legacies in Reshaping the National Territories in Central Asia: A Catastrophic Case of Tajikistan. *Journal of Eurasian Studies*, 6(1), 78-79.
- Ubiria, G. (2016). *Soviet nation-building in Central Asia: the making of the Kazakh and Uzbek nations*. Routledge, Taylor & Francis Group.
- *unesco.org*. (n.d.). Retrieved from <https://uil.unesco.org/interview-literacy-rate-afghanistan-increased-43-cent>
- Vestal, T. M. (1999). *Ethiopia: A Post-Cold War African State*». Sociology and You.
- von Soest, C., & Grauvogel, J. (2015). How Do Non-Democratic Regimes Claim Legitimacy? Comparative Insights from Post-Soviet Countries. *Journal of Modern African Studies*, 53(2), 169-191.
- Weber, M. (1978). *Economy and society; an outline of interpretive sociology* (Vol. 2). the University of California Press.